

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هشتم: ۹۲ / ۹ / ۱۴

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبْتُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَكَانُوا فِي آخِرَةِ عَذَابِ النَّارِ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (الحشر، الآية: ۴-۳)

مقدمه

در بحث آیات اجتماعی قرآن، در مورد آیات سوره حشر بحث می کردیم. مطالبی که ذات مقدس پروردگار در آیات سوم و چهارم بیان می دارد، رابطه اش با مسائل اجتماعی نیاز به توجه یکی دو نکته می باشد.

مسأله مهم زندگی، تنشهای اجتماعی می باشد؛ به عبارت دیگر؛ در عین حال که مردم باید با هم زندگی کنند به خاطر نیازی که به یکدیگر برای گذران زندگی دارند، با هم دچار تنشهای برخوردارهایی می شوند و این تنشها به خاطر تضاد در منافع و خواسته افراد است.

سؤالی که در اینجا مطرح است اینکه؛ آیا می توان گفت: اگر نظامی، منافع افراد را کنترل کند، دیگر تنشی وجود نخواهد داشت؟ یا علی رغم وجود چنین نظامی، باز هم این برخوردها وجود دارد؟ به نحوی که به بزرگترین دغدغه انسانها تبدیل شده است.

در یک جامعه دینی- با توجه به اینکه مسأله عدالت مطرح است- به خاطر وجود افراد مؤمن و عدالت خواه، می توان گفت به خاطر وجود ایمان و اخلاق، آیا دیگر برخورد و تنشی نخواهد بود؟

طبیعتاً باید در یک جامعه دینی به خاطر وجود ایمان و اخلاق، نباید تنشی وجود داشته باشد. در حالی که دارد و اگر چنین است باید دید ریشه این تنشها چه می باشد؟

در جواب می گوئیم: وجود چنین برخوردهایی در جامعه دینی به خاطر تقابل حق و باطل است که این تقابل به دو نحو وجود داشته و دارد؛

۱. یا در درون جامعه دینی به صورت داخلی، چنین اختلافاتی مطرح بوده.

۲. یا به خاطر اختلاف نظر در تعاملات با خارج، چنین اختلافاتی مطرح بوده.

این تنشها از هر دو نوعشان، از ابتدای خلقت انسان در همه ادوار پیامبران وجود داشته است.

در ابتدای آیه شریفه سوم، خداوند متعال در مقام تبیین یک واقعیت است و در این دو آیه، یک رابطه علیت را بین تنشهای اجتماعی می خوانیم به این توضیح که؛ علت تامه یک جریان در اساس خلقت، مسأله مشاقه با خداوند متعال و رسول می باشد که به معنای مخالفت از روی عناد می باشد. که این نوع مخالفت علّتی تامه است برای سقوط و انحطاط انسانهایی که این مشاقه را انجام داده و می دهند و این منحصر به جوامع غیر دینی نمی باشد، بلکه در جوامع دینی هم وجود دارد؛ زیرا که

یک سنّت است؛ همانطور که از فراز آخرین آیه سوم برداشت می شود؛ آنجا که خداوند متعال فرموده است: ... مَنْ يُشَاقُّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

این مشاقه با خدا و رسول که علت شکست و خزی است در سوره مجادله هم مطرح شده است.

كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (المجادلة، الآية: ۲۱)

این کتب کاشف از جریان علیت تکوینی است. زیرا کتب به معنای وجود تکوینی است.

و شکستی که یهودیان بنی نضیر متحمل آن شدند در راستای همین سنّت الهی است. که لازمه شکست یهودیان بنی نضیر، پیروزی اهل حق می باشد.

در عالم امر، اراده خداوند متعال، سبب انجام کار یا ایجاد چیزی است و در عالم خلق، ولو اینکه باز هم اراده خداوند متعال کارها را پیش می برد ولی از باب اسباب و واسطه ها. در این آیه هم مخالفت و مشاقه با خداوند متعال و رسول سبب و واسطه ای است که مخالفین دچار شکست شوند و یهودیان بنی نضیر هم از این قاعده و قانون مستثنی نبوده و گرفتار عملکرد خود شدند که همان مشاقه با خدا و رسول بود.

پس تا اینجا ارتباط بین دو آیه (آیه سوم و چهارم) بیان شد.

آنچه قابل توجه است این است که وقتی به تاریخ مراجعه می کنیم، موارد زیادی در نقض این قانون پیدا می کنیم که نمونه بارز آن شهادت سیدالشهدا، امام حسین (علیه السلام) می باشد؛ با اینکه افرادی که مقابل ایشان ایستادند، کسانی بودند که به مشاقه با خداوند متعال و رسول پرداختند.

در پاسخ به این سؤال مهم می گوئیم: رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید:

إِنَّ لِلْبَاطِلِ جَوْلَةً وَ لِلْحَقِّ دَوْلَةً. جَوْلَةُ الْبَاطِلِ سَاعَةٌ وَ دَوْلَةُ الْحَقِّ إِلَى السَّاعَةِ.

حضرت در تحلیل شکست و پیروزی می فرمایند: بین جولان و دولت باید تفاوت قائل شد. پیروزی را باید در دولت دید؛ زیرا دولت یعنی دوام قدرت. لذا جولان دادن لزوماً به معنای پیروزی نیست؛ چون این یک پیروزی کاذب و زودگذر است. داستان کربلا و امثال آن در طول تاریخ از همین قبیل بوده است.

نمونه دیگر جریان مأمون و به شهادت رساندن حضرت امام رضا (علیه السلام) است؛ در واقعه به شهادت رساندن حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، ظاهراً مأمون دیگر رقیبی نداشت و ظاهراً قدرت برای مأمون تثبیت شد. همین که وی قدرت مطلق شد، دچار بیماری افسردگی شد به حدی که زندگی بر وی تلخ شد. طبیعتاً گفتند: باید به یک مسافرت تفریح بروی. وی هم برای تفریح به شام رفت. در یک روز که حالش بهتر بود برای شکار به دامنه کوهی رفت. وقتی به بالای کوه رسید و در کنار یک چشمه آب سرد ایستاد، دید سربازانش همه دامنه را گرفته اند. در اینجا مأمون دچار تبختر شد و غرور تمام وجود وی را گرفت. در همین فکر و اندیشه بود که یک ماهی

درون چشمه ظاهر شد. مأمون گفت: کاش می شد این ماهی را صید کنم. فردی بلادرنگ خود را درون چشمه آب سرد انداخت و ماهی را صید کرد. مأمون ماهی را گرفت و در حال نگاه کردن به زیبایی های ماهی بود که ناگهان ماهی از دست مأمون لغزید و درون آب افتاد و یک قطره آب سرد بر مأمون افتاد و وی را به لرزه انداخت. اطرافیان وی را پوشاندند ولی باز هم آفاقه نکرد و طیبها هر چه کردند نتوانستند لرزش وی را خوب کنند. سرانجام به این نتیجه رسیدند که مأمون در اثر ترشح آن یک قطره دچار شُکِّ عصبی شده و این مرض او را خواهد کشت و همین طور هم شد. مأمون دوباره نگاهی به سپاهیان کرد و دید که با این همه شوکت و قدرت در حال مرگ است.

این است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمودند: باطل فقط جولان دارد و نه دولت، پیروزی باطل در واقع فقط یک جولان زودگذر است.

نکته دیگری که قابل توجه است اینکه خداوند متعال می فرماید: **لَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبُهمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ.**

همین جلاء و آوارگی در دنیا خود عذاب و ذلت است و عذاب. فراز (لَعَذَّبُهمْ فِي الدُّنْيَا)، عذاب خاص است، نه مطلق عذاب و مراد این است که اگر این کار را انجام نمی دادند، دچار عذابی در همین دنیا می شدند که آن عذاب یا صاعقه ای و یا بلائی دیگر می بود. حداقل این بود که توسط مسلمین به قتل می رسیدند و خود عذابی دنیوی است.

یهودیان با این قصد از منطقه اصلی خود (شامات) به مدینه آمده بودند که وقتی حضرت رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مبعوث شد، وی را از خود کنند و با نزدیک شدن به ایشان، آقایی دنیا را بدست بیاورند. در مقابل هم خداوند متعال آنها را آواره کرد و به وطن خودشان که همان شامات بود برگرداند.

یک نکته مهم: این جلالتی که برای یهود بنی نضیر مقدر شد را باید تحلیل کرد.

قبلاً گفتیم منشأ برخورد بین مسلمین و یهودیان، کعب بن اشرف بود که تصمیم گرفته بود رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را به قتل برساند در حالی که توسط برادر رضاعی خود به قتل رسید. حال جای این سؤال است که خوب وی قصد قتل رسول الله را داشت ولی خود به قتل رسید، دیگر بچه ها و زنها و سایرین از یهود چه گناهی دارند که باید جلاء وطن کنند. چطور می شود که وقتی این کار را صهیونیستها می کنند، آنرا محکوم می کنیم در حالی که همین کار را رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) انجام دادند. این دو چه تفاوتی دارد؟

در پاسخ باید گفت:

اولاً؛ در فلسطین برخورد بین یهودیان و مسلمانان نمی باشد، بلکه برخورد بین صهیونیستها و مسلمین است. آن هم به نحوی که قابل گفتن نمی باشد. ولی در جریان یهودیان بنی نضیر، برخورد بین

یهودیان و مسلمین است و دشمنی یهودیان با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از طفولیت بود و معتقد بودند باید اولاد اسحاق بر دنیا مسلط شوند و نه اولاد اسماعیل. لذا در پی قتل آقا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند. و در دو موردی که ایشان به شام مسافرت تجاری داشتند، سعی داشتند پیغمبر را به قتل برسانند ولی موفق نشدند. لذا برخورد کل یهودیان با پیغمبر، یک نوع عداوت و دشمنی بود، تنها کعب بن اشرف دشمن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده است.

ثانیا؛ در مرحله اول، پیغمبر به یهودیان فرمودند: بروید و هر آنچه را که خواستید با خود ببرید. ولی چون دوباره خیانت کردند، حضرت فرمودند: فقط به اندازه بار یک شتر ببرید.

نکته دیگر اینکه خداوند متعال فرموده است: ... لَعَذَابُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقُّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

همانطور که می بینیم در آیه سوم صحبت از عذاب در دنیا و نیز عذاب در آخرت است و در آیه چهارم گفته شده: خداوند متعال شدید العقاب است، آیا این شدید العقاب بودن خداوند متعال مربوط به عذاب دنیوی است و یا اخروی؟

اگر خداوند متعال شدید العقاب است، باید گفت: این شدید العقاب بودن خدا هم در دنیا است و هم در آخرت و لذا می بینیم ظالمان و مستکبران در همین دنیا هم دچار رنج و عذاب هستند. لذا منحصر کردن شدت عقاب خداوند متعال به دنیا و یا آخرت درست نیست.

یک مورد نقضی که گاهی به ذهن می آید، داستان فرعون است که تا لحظه مرگ همچنان در قدرت و شوکت بود، این را چطور باید پاسخ داد؟

می گوئیم: فرعون با موسی (علیه السلام) درگیر شد و مستقیم با خداوند متعال مقابله نکرد. حتی در تاریخ اینطور آمده است که فرعون، بنی اسرائیل را در ایمان آوردن به موسی (علیه السلام) آزاد گذاشته بود و فقط با کسانی که از دربار به موسی (علیه السلام) ایمان می آورد، برخورد می کرد که نمونه بارز آن جناب آسیه بود. لذا حکومتش تا لحظه آخر سرجا بود.

پس ذلت و خزیی که مصداق عذاب است در همین دنیا هم گریبانگیر ظالمان و کسانی که مقابل خداوند متعال ایستاده اند و لجاجت می کنند، می شود هر چند به ظاهر قدرتی دارند و پیروز هستند. با مطالعه تاریخ هم می بینیم سرانجام کار کسانی که با حق و حقیقت بوده اند، چیزی جز سرافرازی و پیروزی پایدار نبوده است و سرانجام کار کسانی که با ظلم و فسق و فجور بوده اند، چیزی جز نابودی و خواری نبوده است. لذا می بینیم امام حسین (علیه السلام) چندین قرن است که محبوب دلها است و حتی غیر شیعیان هم به ایشان ارادت دارند و از دشمنان ایشان براءت می جویند.

در فراز آخری آیه چهارم (... مَنْ يُشَاقُّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) نکته ای وجود دارد که بین مفسرین در مورد آن اختلاف است.

برخی گفته اند: فقط مشاقه به خداوند متعال نتیجه اش گرفتار شدن به عذاب شدید الهی است. زیرا فقط گفته شده (من یشاق الله) ولی برخی دیگر مانند مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند: مشاقه با خداوند متعال شامل مشاقه به رسول هم می شود و لذا هر کس که با رسول خدا به جنگ و عناد و مشاقه برخیزد، در واقع به جنگ با خداوند متعال هم پرداخته است.